

حسن جوادی - شعر «ای مرغ سحر» دهخدا را همه بخاطر داریم که چگونه شبی در ایوردون سوئیس دوست از دست رفته اش میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل را در خواب می بیند که به او می گوید «چرا نگفتی او جوان افتاد؟» دهخدا می گوید: «من از این عبارت چنان فهمیدم که می گوید: چرا مرگ مرا در جایی نگفته یا ننوشته ای؟ و بلافاصله در خواب این جمله به خاطر آمد «یاد آر ز شمع مرده یاد آر!» در این حال بیدار شدم و چراغ را روشن کردم و تا نزدیک صبح سه قطعه از مسط ذیل را ساختم و فردا گفته های شب را تصحیح کرده و دو قطعه دیگر بر آن افزودم و در شماره اول صور اسرافیل منطبعه ایوردن سوئیس چاپ شد».

ای مرغ سحر، چو این شب تار ——— بگذاشت ز سر سیاهکاری
وز نفعه روح بخش اسحار ——— رفت از سر خفتگان خماری
بگشود گره ز زلف زر تار ——— محبوبه نیلگون عماري
یزدان به کمال شد پدیدار ——— و اهریمن زشتخو حصار ي

یاد آر ز شمع مرده، یاد آر

ای مونس یوسف اندر این بند ——— تعبیر عیان چو شد تو را خواب
دل پر ز شغف، لب از شکر خند ——— محسود عدو به کام اصحاب
رفتی بر یار خویش و پیوند ——— آزاد تر از نسیم و مهتاب
زان کو همه شام با تو یک چند ——— در آرزوی وصال احباب

اختر به سحر شمرده یاد آر

چون باغ شود دوباره خرم ——— ای بلبل مستمند مسکین
وز سنبل و سوری و سپرغم ——— آفاق نگارخانه ی چین
گل سرخ و به رخ عرق ز شبنم — تو داده ز کف قرار و تمکین
زان نوگل پیش رس که در غم ——— ناداده به نار شوق تسکین

از سردی دی، فسرده یاد آر

ای همره تیه پور عمران ——— بگذشت چو این سنین معدود
وان شاهد نغز بزم عرفان ——— بنمود چو وعد خویش مشهود
وز مذبح زر چو شد به کیوان ——— هر صبح شمیم عنبر و عود
زان کو به گناه قوم نادان ——— در حسرت روی ارض موعود

بربادیه جان سپرده ، یاد آر

چون گشت ز نو زمانه آباد ——— ای کودک دوره طلایی
وز طاعت بندگان خود شاد ——— بگرفت ز سر خدا ، خدایی
نه رسم ارم ، نه اسم شداد ——— گل بست زبان ژاژخایی
زان کس که ز نوک تیغ جلاد ——— ماخوذ بجرم حق ستایی

تسنیم وصال خورده ، یاد آر

در مورد این مسمط غم انگیز که نشان دهنده غم و اندوه و در عین حال انزجاردهخدا از رژیم بیدادگر محمدعلیشاه و قاتلان دوست و همکارش میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل است، زیاد بحث شده است ، و عده ای از ادیبان آنرا نخستین نمونه شعر نو فارسی بشمار می آورند. یحیی آرین پور می گوید دهخدا در این شعر « از لحاظ سبک و قالب بندی ، در ادبیات ایران بدعت تازه ای گذاشت و پای از چهار دیوار افکار و انواع مرسوم شعر قدیم بیرون نهاد. « منوچهر آتشی گفته است: « این مسمط به لحاظ نظر گاه عاطفی زنده و ملموس اش و به لحاظ نوع بیانش (اگر پیش از افسانه نیما سروده شده باشد) گواه زنده ای است بر پیش گامی دهخدا در شعر معاصر ، و البته بیش تر از جهت دید شاعرانه غیر متکلف ، نه قالب. « منیب الرحمن در کتاب «شعر فارسی بعد از انقلاب» می گوید : «دهخدا اولین کسی بود که در مرثیه ای که بیاد دوستش میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل در ۱۹۰۹ نوشت، علیه قالب های سنتی طغیان کرد » ، و آن گاه وزن و قافیه شعر را شرح داده می گوید که این نوع شعر از طرف تعدادی زیاد از شاعران همزمان دهخدا مورد تقلید قرار گرفت، و نمونه هایی هم نقل می کند (ص ۹۷). منیب الرحمن باز در جای دیگر این شعر را ، که در شماره سوم صور اسرافیل (۸ مارس ۱۹۰۹) چاپ شد ، اولین شعر فارسی می داند که در آن نفوذ شعر اروپایی مشهود است ، و می گوید: « این شعر نه تنها نوعی جدید و محبوب را بخوانندگان ایرانی معرفی کرد بلکه بخاطر سمبولیسم عمیق و احساسات شخصی تکان دهنده آن قابل توجه است».

معلوم نیست که خود دهخدا از لحاظ سبک و قالب شعری متوجه این نوع آوری بوده است زیرا هنگامی که می گوید « این مسمط را نوشتم» بنظر می رسد که بیشتر توجه اش به محتوای شعر و زنده ساختن خاطر دوست شهیدش بوده است. آرین پور و همچنین رحیم رئیس نیا ذکر کرده اند که احتمالاً دهخدا این شعر را تحت تاثیر شعر « وقتا که گلوب بهار یکسر» از رجایی زاده اکرم (۱۸۴۶-۱۹۱۴) ، سروده است، که می توان گفت از اولین طرفدارن شعر نو در ترکیه بوده است. رجایی زاده یکی از مهم ترین شاعرانی بود که در اطراف مجله مشهور ثروت فنون (۱۸۹۱-۱۹۰۱) جمع شده و جریان ادبیات جدید ترک را بوجود آوردند. رجایی زاده اولین شاعر ترک است که روی مبانی زیبایی شناسی شعر غرب را مطالعه کرده و از جریانات شعری فرانسه قرن نوزدهم و خاصه رمانتیک ها تاثیر زیادی پذیرفته است. بسیاری از شعرای آن دوره ترک چون توفیق فکرت ، عبدالحق حامد و نامق کمال او را از استادان مسلم شعر جدید ترک دانسته اند. استعبادی ندارد که دهخدا شعر او را در نظر داشته است. شعر رجایی زاده در مجموعه «پژمرده» ، که از مجموعه های اواخر عمر اوست ، چاپ شده است ، چنین است:

وقتا که گلوب بهار یکسر ——— اشیا ده عیان اولور تغیر
 وقتا که هزار عشق پرور ——— یاپراقلار ایله ایدوب ترهر
 بیلم کیمه قارشی حسرتندن؟ ——— باشلار نوحاته بی تاخر
 قیل گوک یوزینین لطافتندن ——— صافیت عشقیمی تخطر

یاد ایت بنی بر دقیقه یاد ایت!

برلیل سکون نماده تنها ——— اولدقده نشیمنک سر آب
 قیل چشمکی عطف سمت بالا ——— سودالرایچنده نور مهتاب
 اولدوقجه درونکه غم افزا ——— ایله اوکچن دمی تذکر
 پیش نظرکده سطح دریا ——— ایندیکجه تموج و تنور

یاد ایت بنی بر دقیقه یاد ایت!

وقتا که صباچه قارشی نا گاه — بر زورق ایچنده تک بر انسان
حسرتله چکوب بر آتشین آه — تیتره ک سس ایله اولور غزلخوان
اول آه حزین عاشقانه — اول غملی ترانه تحسر
بی شبهه ایدنجه قلب و جانه — ایجاب تاءثرو تکدر

یاد ایت بنی بر دقیقه یاد ایت!

وقتا که طوروب شو قلب غمناک — طویراقده نهان اولور وجودم
وقتا که طولوب دهانمه خاک — شوقکله تمام اولور سرودم
تنها کیجه لرده بر خیالت — منظورک اولونجه بالتحیر
یوم چشمکی با کمال رقت — بدبختی ء عشقم ایت تصور

یاد ایت بنی بر دقیقه یاد ایت!

این شعر در ترجمه آقای دکتر عزت الله رزّاقی چنین است:

آنگه که رسد بهار از ره — گیتی همه می شود منزّه
آنگه که ز شور عشق بلبل — هر برگ شکوفه کند نا گه
بنگر ز غم کدام لیلی — قمری شده نوحه خوان و مجنون
در پهنه صاف آسمانها — خوانند سرود قلب پر خون

یاد آر از این غریبه یاد آر

تنها ز شب سیاه بی تاب — غم یار گزیده بر لب آب
بفکن نظری بسوی بالابا — این جلوه موج نور مهتاب
هر خار غمی که از گذشته — در دل خلدت فکن به تالاب

دریا نگر و تمّوج نور — وانگاه یکی شکفته لبلاّب

یاد آر از این غریبه یاد آر

باشد که سحر دم سپیده — ز آن خسته زورق آرمیده
بینی ز زلال عاشقانه — تر کرده یکی غمین ترانه
سوزان جگرو خراب و دلخون — آهی بدل، اشگ بر دو دیده
نالان و حزین، غمین و گریان — دلخسته و زار، اشک ریزان

یاد آر از این غریبه یاد آر

وقتی دلی از طپش فتاده — در خاک و گل آشیان بجوید
وقتی دهنی پر از خس و خاک — دم بسته ره عدم ببوید
نا خوانده سرود آخرین شوق — خواهد ز جهان وداع گوید
اشکی بفسان ز چشم نمناک — کان اشک عیان چو من بموید

یاد آر از این غریبه یاد آر

دهخدا ترکی را خوب می دانسته و اشعاری به ترکی در جواب شاعر بزرگ آذربایجانی صابر که در مجله مشهور ملا نصرالدین می نوشته، گفته است. یکی از شعر های ترکی دهخدا در شماره ۲۳ صوراسرافیل (۱۷ محرم ۱۳۲۷ ه.ق.) چاپ شده است که به طنز مرگ یکی از روحانی نمایان قشری مذهب قفقاز را به ملانصرالدین تسلیم می گوید. جالب این که در ۱۹۰۷ صابر نظیره ای به شعر رجایی زاده منتهی به طنز با مطلع « وقتا که قوپور بیر ائو ده ماتم» ساخته است که در آن می گوید: «وقتی که در خانه ای ماتمی اتفاق میفتد و انواع غذا ها پخته می شود، در آن مجلس مرا هم بیاد آر.» یک سال بعد صابر شعر دیگری در جواب شعر طنز آمیزی از مشهدی حبیب زینال اوف ، که قیزدیر مالی تخلص می کرد ، نوشت که باز نظیره ایست بر شعر رجایی زاده:

مادام که حامیان ظلمت
خوشلار که ، دوام ایده جهالت:
هیئات بیلورمی اوندا ملت ،
توحید نه در و یا نبوت ؟
مکتب ایذیر اقتضا زمانه ،
بی خار اولاتا گل فراست ،
ای سیر آرایان او گلستانه!
اصلی یوقی بکلمک نه حاجت ؟
خواب ایت هله ، غافلانه خواب ایت!

این شعر در ترجمه خوب احمد شفایی چنین است:

مادام که حامیان ظلمت خواهند ادامه جهالت،
فهمد مگر این گروه ملت،
توحید چه باشد و نبوت؟
مکتب کند اقتضا زمانه ،
بی خار شود گل فراست،
کم جوی صفا در این زمانه
چون نیست ، بجستجوچه حاجت ؟
ای خفته من ، بخواب غافل!
توفیر سفید با سیه چیست؟
البته ز هوش رفته بیمار
قادر بدوای درد خود نیست.
لاکن فقط اول جناب دلاک
گاهی کندش عجب طبابت ،
بیمار ، بخواب ، بی خبر پاک!
خونت بمکد اگر حجامت ،
هی غلت نزن ، بخواب غافل!
باور ننما که لفظ کافر
خارج شود از همه لغتها،
مادام که هست میرزا قنبر،
کس نیست مصون ز ملعنت ها،
امکان ندهد چو جسم واحد
این خلق بسر برد معیشت ،
افسانه کفر و شرک و ملحد

کی ترک شود، که گشته عادت:
فهمیدی اگر، بخواب غافل!

شعر رجایی زاده تقلیدیست از شعر شاعر بزرگ رمانتیک فرانسه آلفرد دو موسه (۱۸۱۰-۱۸۵۷) بنام «بیاد آر»، که در زمان عشق او به رمان نویس و نویسنده مشهور فرانسوی ژرژ ساند (۱۸۰۴-۱۸۷۶) نوشته شده است. اشعار موسه در دو مجموعه جمع آوری شده است: اولی اشعار اولیه او را تا سال ۱۸۳۵ در بر می گیرد، و مجموعه دوم، که اشعار تازه نام دارد، شعر های او از ۱۸۳۵ تا ۱۸۵۷ را در بر می گیرد. عشق موسه و ساند در سال ۱۸۳۳ شروع می شود و از عشق های مشهور دوره خود می باشد، و آن دو پس از گذراندن یک زمستان در ونیز از هم جدا می شوند و زیباترین اشعار موسه تحت تاثیر عشق ژوژ ساند سروده شده است. شعر «بیاد آر» شهرت زیادی داشته است و موزات آنرا به موسیقی در آورده است. بگذارید اول ترجمه آزاد و زیبایی این شعر را از استاد فقید دکتر مهدی روشن ضمیر، که حق استادی بر من داشت، برایتان نقل کنم:

هنگام سحر که نرم نرمک تاریکی شب رسد به پایان
قندیل ستاره ها بمیرد سر بر زند آفتاب رخشان
از خواب خوشی شوی چوبیدار

زین دیده شب نخفته یاد آر

آن دم که ترا فرا بگیرد احلام و تخیلات شیرین
آن دم که طپد دلت به سینه از لذت خاطرات دیرین
گر نغمه دلکشی کنی گوش
ما را بخدا مکن فراموش
آن گاه که در دل تو غوغاست از عطر لطیف یاسمن ها
آن گاه که گذر کنی خرامان بر صفحه سبز این چمن ها
یک دم نظری بکن خد را
آن سیزه و رد پای ما را
وقتی که کمند گیسوانت افشان شده است دوش تا دوش
وقتی که بیک نگاه گیرا شوریده دلان شوند مدهوش
ای گل چه بجا بود که گاهی
بر جانب ما کنی نگاهی
آن گاه که سرنوشت شومی افکند میان ما جدایی
آن گاه که خزان رسید و پژمرد این تازه نهال آشنایی
از خاطر خود مبر خدا را
لبخند و نگاه آشنا را
تا آن دم واپسین که ما را این توده خاک هست منزل
تا با شعف و زاستواری در گوشه دل طپد همی دل
در بند تو باد جسم و جانم
نام تو همیشه بر زبانم
وقتیکه دل شکسته من آرام شود به سینه خاک
وینروح لطیف آسمانی پرواز کند به اوج افلاک
هر خاطره ای رود چو بر باد
باور نکنم روی تو از یاد

دم در کش و ناله کم کن ای دل از سوز فراق و درد دوری
ماتم زده را علاج نبود الا که تحمل و صبوری
گر هست وفا و مهر بر دل
هرگز نبود فراق مشک
شاید صنما من و تو باشیم از گردش روزگار غافل
ره طی شود نگفته ماند آن درد و غم نهفته بر دل
بگذار از این خانه باری
بر دفتر دهر یاد گاری

Rappelle-toi

Rappelle-toi, quand l'Aurore craintive
Ouvre au Soleil son palais enchanté ;
Rappelle-toi, lorsque la nuit pensive
Passe en rêvant sous son voile argenté ;
A l'appel du plaisir lorsque ton sein palpite,
Aux doux songes du soir lorsque l'ombre t'invite,
Ecoute au fond des bois
Murmurer une voix :
Rappelle-toi.
Rappelle-toi, lorsque les destinées
M'auront de toi pour jamais séparé,
Quand le chagrin, l'exil et les années
Auront flétri ce coeur désespéré ;
Songe à mon triste amour, songe à l'adieu suprême !
L'absence ni le temps ne sont rien quand on aime.
Tant que mon coeur battra,
Toujours il te dira
Rappelle-toi.
Rappelle-toi, quand sous la froide terre
Mon coeur brisé pour toujours dormira ;
Rappelle-toi, quand la fleur solitaire
Sur mon tombeau doucement s'ouvrira.
Je ne te verrai plus ; mais mon âme immortelle
Reviendra près de toi comme une soeur fidèle.
Ecoute, dans la nuit,
Une voix qui gémit :
Rappelle-toi. Ra

هنگام نوشتن شعر «ای مرغ سحر» دهخدا سی ساله بوده و آشنایی نسبتاً خوبی با ادبیات فرانسه می توانسته داشته باشد. او در مدرسه علوم سیاسی تحصیل کرده، در سفارت ایران در بالکان به عنوان منشی معاون الدوله غفاری خدمت کرده، در وین اقامت کرده، و به پاریس و رم سفر کرده بود. شعر «بیاد آر» آلفرد دو موسه یکی از مشهورترین اشعار رمانتیک فرانسه بوده و در اغلب مجموعه های شعر آورده میشد و احتمال این که دهخدا آنرا خوانده بود زیاد است. از سوی دیگر رجایی زاده اکرم نیز از شعرای مشهور ترک همزمان دهخدا بوده است، و سبک شعر، کلماتی که بکار می برد چون «تسنیم وصال خورده»، و هم چنین قوافی آن یاد آور سبک شعر شاعر ترک است. از این ها گذشته دهخدا مسلماً با دو نظیره ای که صابر از شعر رجایی زاده ساخته آشنا بوده است. بدین ترتیب می توان گفت که

تمام این عوامل در ذهن او بوده و زمینه شعری را فراهم آورده اند که پس بخواب دیدن دوست از دست رفته اش شعر زیبایی «ای مرغ سحر» را با حال و هوایی خاص و مناسب با دل دغدار او بوجود آورده اند.

- 1 از صبا تا نیما، چاپ زوار، تهران ۱۳۷۵، ج دوم، ص ۹۷. آریان پور اضافه می کند: چون این قطعه هم از لحاظ شکل و هم از حیث مضمون و طرز بیان در ادبیات ایران بیسابقه بود، در آن هنگام بسیار پسندیده افتاد و بعد ها نظایر زیاد بر آن ساختند که از آن جمله است قطعات:
- ای مرغ سحر چو لیلۀ تار انداخت ز رخ نقاب ظلمت (احمد خرم)
آنگاه که کوکب سعادت گردد ز پس افق نمایان (یحیی دانش)
صبح آمد و مرغ صبحگاهی زد نغمه بیاد عهد دیرین (پروین اعتصامی)
ای دل ز جفای دیده یاد آر ز آن اشک به ره چکیده یاد آر (ملک الشعراء بهار)
هر سال چو نوبهار خرم بیدار شود ز خواب نوشین (اسدالله مبشری)
ای مرغ سحر چو باد شبگیر بر خاست ز جانب خراسان (عبدالرحمن فرامرزی)
ای دختر کاخ و کشور جم تاکی به خلاف ره سپاری (حیدر کمالی)
- 2 «دهخدای شاعر» در «معرفی و شناخت علی اکبر دهخدا» به اهتمام شهناز مرادی کوچی و فتح الله اسماعیلی گلهرانی، نشر قطره، ۱۳۸۲، ۴۱۴.

3 – Munibur Rahaman, Post-Revolution Persian Verse, Institute of Islamic Studies, Muslim University, Aligarth, 1955, p.166.

- 4 متن شعر از کتاب «تورک تجدد ادبیاتی تاریخی» نوشته اسماعیل حبیب، چاپ اول، استانبول، ۱۳۴۰، ص ۱۹۲-۱۹۳.
- 5 میرزا علی اکبر صابر، هوپ هوپ نامه، باکو، ۱۹۶۲، ص ۷۴-۷۵.
- 6 رحیم رئیس نیا، ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم، تهران، نشر مینا، ۱۳۸۵، ج دوم، ص ۷۸.
- 7 هوپ هوپ نامه، ص ۱۱۵.
- 8 هوپ هوپ نامه ترجمه احمد شفایی، باکو ۱۹۶۵، ۱۶۰-۱۶۱.

9 – (Vergiss mein nicht)